

اور بخواند و ده هزار درم صد بخشید ابراهیم بن محمد امام عصر بود و مختصر مزی شری نوشته عیسی بن محمد اللغوی امام علمای ارباب
 بوده ابو منصور عماره بن احمد و دولت آل سامان و آل ناصر قبول گذرانده و شاعری مسلم بوده و مقامات شیخ ابو سعید ابو
 الخیر کور که روزی قوالی این بیت خواند منته اندر خزل خویش نساجم کشتن و تا بر لب تو بوسه زخم چو تشن فغانی چه شیخ را قیمت
 نش پدید تو کیست کفنه انجاره فرمود بر خیزید بنا زیارت وی روید و با جمعی از مردان زیارتش فرستند حکیم کسانی در زهد و فقیر بیکانه
 بوده اشعارش در غرر و مناقب اهل بیت است معاصر سلطان غازی بین الدوله حلوم شده در احدی در اربعین و ثلثه تولد
 و در احدی و تسعین و ثلثه فوت شده ابو نضر عبدالعزیز بن سعید العسیری و حضرت یحیی الدوله اعتبار تمام هشتادگان بلاغت
 اخذ آسوان فصاحت بوده شیخ الاسلام حارثی نعمان ثانی دکان معانی بوده کمال قدر و بزرگی او از آن بر تریست که گس او را بشعر
 نسبت و دیگر بنا بر تشوید خاطر کجایی از و نظم کرده می شده فخر الدین مبارک شاه و حضرت سلطان غیاث الدین تورانی از موران
 صاحب سعادت و شعوران لازم دولت نیز سینه شاعر کرده است سیر الدین محمد و قاضی بلاغت با نصاحت در و تشویش چون
 بر لب پارون مونس بود و بختیار نامه و سندها و نامه را لباس عبارت او پوشانیده شعورش بدو نسبت حکیم محمود بن علی سیمالی معاصر
 نظم و محو فلک شمر بوده و حضرت سلطان سحر آسایش ما دیده و از شاعران لازم دولت نیز سینه سیمالی الدین ابو الحسن طایفه
 در ملک شعرای سلطان سحر انتظام داشته سید ابو علی بن الحسین از ماوره کلانان است اشیر الدین الفتوحی از استادان نیکو
 بیان است با ادب صابرو انوری مشاهرات و مناظرات داشته خواجه حسین در معقولات از علامه مولانا عاصم
 ابراهیم بوده و در سرعیات از شاگردان شیخ بن جعفری و بسنان و حرمین شریفین در شاعری مشارالیه در مصنوعات شعری
 یگانه بوده مولانا مشفق اصالتش در مر و اما در بخاری انشود و نمایافته و قصیده سلطان عصرش می گفتند در خدمت عبادت خدا
 از یک سیر میرده اخذ دست و ثمانین و تسعین بنده آمده بهمانجا در که است و حسلی در پیشی خوب بوده بر سر و انجای موران دان
 فغانی و جیت اطفال میوه بروی و بر چهر یافتی بستمندان داوی و فاش ثمان و ستین و تسعین است در شاعری مسلم
 گذشت بترقی و طارنت همایون بادشاه بوده با موسیقی آشنای داشت و شعر نیکومی گفت جمله و بیت مختصر است
 خلدان از مضامین او است شیخ ابو سعید فضل آمد بن ابو الخیر بادشاه عهد بوده در انواع علوم مرتبه کمال داشت اگر چه از پیدان
 پیر ابو الفضل نحسی بود اما بفرموده پیر خرقه از دست شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده در تکره الاولیاء است که بکیر تزیینت سال
 در جمعی نشست و نیز در کوش نهاد و شب و روز منقبت و احد السدی گفت تا وقتی در و دیوار با او منقبت کردند پس از آن
 از خلق کم شده در میان کل گروه میخورد و با سماع می نشست تا او را چندان قبول پیدا کند پوست خرمبوره که از دست
 افتادی به بیست و نیا خریداری نمودندی بکوز ستورش فضل اندخت مردمان بر سر و روی مالیدند از وی نقلت که چون

کار بدینجا رسید کتابهای خود را بر خاک کردم و جهت خود کفانی ساختم هر آئینه ما را با نمودند که ان ما نمودیم تا بدان جا که تقابلی
شدند و بگافری بر ما گواهی دادند و زمان بر بام آمده نجاست بر ما نیکند لا جرم مراقضای شیخ ابو العباس پدید آمد چه
پدو افضل وفات یافته بود بعد از خدمت بسیار دیدم آنچه دیدم گفتم که بخلق عالم تریق جابسته گشت در پیش
بنده که اگر درویش بود درویش نبود گفتم درویش نه ایشان نه ایشان بودندی درویشان بودندی گفتند
صوفی گفتم گفت آنچه در سر داری بنی و آنچه در گند داری بدی و آنچه بر تو آید نهی درویشی گفتم او را کجا جویم گفتم
کجا شستی که نیافتی شعر بسیار دارد احمد شادان وزیر سلطان طغرلیک بن میخائیل سلجوقی بوده اسعد صمد از فحول عماد کل
فضلاست دولت شاه در تذکره آورده که وی روزی در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با امام محمد خالی مناظره
کرد اول موافقش این که تو ندیب حنفیه داری یا شافعی امام گفت من در عقلیات ندیب بران دارم و در شرعیات
ندیب قرآن نه ابوحنیفه بر من حقی دارد و نه شافعی بر من براتی اسعد گفت که این سخن خطاست امام گفت ای
بیچاره اگر تو از علم یقین شمره سید نستی تمی گفتمی که من خطا میگویم اندر قید ظاهر مانده و محذوری اگر حرمت پیری تو
نبودی با تو منظره کرده در راه تحقیق نمودی ابو محمد الدین انوری از دبی بود بنام در حنبلیت صمد و غنفلوان
جوانی همت یکسب فضاثل گماشت تا از امثال و اقربان در گذشت و چون بر تبرک بحال رسید روزی شعر او را
و طراست سلطان سخر را ملازم گرفت و بجای رسید که سلطان دو کت بمنزله آورده در شهر با نصد و هشتاد
و یک سه ساره در سوم و وجه میزان که از بیج هوایی است قرآن کریم منجمان گفتند درین سال با وی پیا شد که تمام
عمارات خراب کرد و انوری از بار منجمان مبالغه نمود مردم از بیم جان و مال سردار با ساختند و اموال خود را در آن
نقل کردند تا بر مشیت حضرت عنت در ایام حکم ایشان چندان با و نوزید که چراغی را خرد نشانند از نیمه نظر سلطان
خفیف افتاد فرید کاتب که از محسودش بود این دو بیت نظم نمود **گفت انوری که از سبب باد باجی است**
ویران شود عمارت و کسای سر سری به دور روز حکم او نوزید است بیج با و به یا مزل الریاح تو دانی و انوری به انوری
از انجا رفت در میشا پور سب میرد بعد چندی فرمان طلبش رسید عذر کرد بعد چند سال غنیمت بلخ نمود و اکابر انجا منجم
بخش کرده منجز پیشش انگنده کرد بازار کرد اندر نقضی القضاة حمید الدین شفا عتشر کرد و عمر منجا بگذرانید پس
در پانصد و هشتاد و پنجاه و هفت و هشتاد و هشتاد و نوزده از اولاد سلطان ابو سعید ابو نخیره است هموا
بوخط و ارشاد پخته شعر هم گفته شیخ ابو نصر هم از احفاد سلطان الطر قیر شیخ ابو سعید بوده شعر را نیک گفته ایسورد
باورد نیز گویند با پیشش باورد طعام باورد اختر اع ان شهر است مؤثر خلیل عیاض از کبار شایخ است اولاد

مره و باورد در این بی گزوی انامروت و داشتی زن و مرد و کم مایه را مال نستدی و از هر که مال نستدی غزوی باو کند شستی
 تا آنکه حال بروی گشت و توبه نمود و خصمان را خوش نمود کرد انید بسیاری از اولیاء او ریافت گفت سرور
 دوستی حق و وقتی بجان سپرد که منع و عطا و ذم و ثواب و بکسان بود عبد اسد حسدی و شیخ احمد نصر که بیست حج گذارده
 بود و احرام را از خراسان بسته در سلک ادلیای آندیار انتظام دارند با با سو الی ابتدائی دیوانه دار در دشت
 خاوران بستر برده پس بخدمت میرزا اباسنقر مشغول گردید دولت شاه و تذکره آورده که فنی میرزا اباسنقر
 بن میرزا شایخ و حمام نندی اندمار اطلبیده مخلصه با سو الی بود بعد ساعتی بگوشه رفت نسبت مشغول شد قضا را
 میرزا بدینجا وارد شده از روی طبیعت گفت که درویش عجب و صداری بابایی نکل گفت که شاه درویشان نظر است
 میرزا گفته طاسی که دشت بسترش زو با با اشفته از حمام برآمد و در گوشه نشست چون میرزا از حمام برآمد همان طاس طلا
 نزد او فرستاد و عذر خواست با با جواب داده که چون میرزا وصلها را قبول نکردند ما نیز صلحه دیر قبول ندریم مولا احمد
 در عنقه ان جوانی با و را و انتر رفت و در خدمت بتجربه نشان بخارا کسب کمال نمود پس عزم عراق کرده در کاشان اقامت
 کرد و بفرموده شهریار عصر تریس انجا بوی متعلق گشت چون امیرالدین استرآبادی بصدارت نشست
 بنا بر انخواهی این ساد سنح و طیفه مولانا نموده بشبوه قناعت گذرانید روزی تا جبری صره زرا آورده نزد مولانا نهاد
 و گفت نذر شاه او لیا کرده بودم شب بهت که در واقع بمن میفرماید که چون و طیفه مولانا مانع شده باید
 این زیاده سانی امیر جمال الدین چون دید که لانا پروای منعی نشد منم با بر برینی ساخته شخصی تعیین کرد تا تعبه
 بحضور آورد و قضا را شیخ جان رضای از روی داده بود شعر بسیار از مردم است مولانا ابو الحسن ولد مولانا اسد
 مذکور است و جل معضلات و توضیح خفیات و تلویح جنایات از مضموران زمان خود بوده اندمان قدیم میرزا نکته از علم
 ریاضی مانده بود و خواج نصیر شش راحل کرده باقی شیخ ابو الحسن بانکه خوری حل نموده مالا بخل نام نهاد و در
 چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی افاده نموده در میست و نچساکلی درس محیطی گفته در هر کتاب هر یا نظر
 افکندی عبارت ان بر کز از خاطرش رفتی از ویست که اگر جمیع نسخ متداوله از عالم بر افتد عبارت انمارا تمامی
 چنان تقریر کنم یک حرف حذات ظاهر نشود و با اینهمه کمال ز منزله عشق و کیفیت عاشقی نبوده تصنیفاتش
 بسیار منجمد کتاب سنی در علم طبیعی و کتاب بشارق و کتاب مرآة الافلاک در حکمت ریاضی و حاشیه شمسیه و حاشیه
 تزیب در منطق و رساله واجب و شرح فرائض منته سوزم چو من کرم که مبادا این چه مرد فابا کردی در شبانی
 زاکبوس که با ما سر کران کرده باز غم بکباری نه بیند مولانا قبری در سلک ملازمان عبدالؤمن سلطان ولد عبد الله خان

والی توران انتظام داشته با استعداد مغرور نیست و شعر پاکیزه می گفت ناطقی از سادات ایبوردست در بحر قند
تخصیص علوم کرده شاعر و الاقرحیت بر آندش مشهور است که دوازده هزار دلی از آن ولایت برخاسته اند و قضا
است که در برابر خانقاه استاد ابوعلی و قاق کورستانیست که تربت چهار صد پیر است از کبار مشایخ بدین سبب شام
خودش گویند امام تلمیذ الدین شوی از نصحاء نامدار و فاضل روزگار بوده قاضی امام محمد الدین از مشایخ فیض است
وقت احتضار گفته شده تعلیم حیاتم سبقی بیش نماند و در فقر عمرم ورقی بیش نماند یعنی همی خبرت نیست مگر به
کز و طبعی ز تنی بیش نماند شمس الدین محمد یوگنده و فضل و سیر چکانه و در وجود کرم نشانه بود منته و دلازمه گودک
دین کرده بود نیکو پیر و خوشیستن بین کرده که گفت معنی تلخ مگو گفت خموش به آن خود چو بلب سید شیرین کرده بود محمد
بن بدیع و محمد ملک الامراء محمد الدین یوان انشای نسا بوده بعد خدی استغفار خواسته هر چند یوان علی خوار از شای
طلبش کرده قبول نمود و همچنین ملک ماندران تلاشش که پذیرفت بشیوه خدا پرستی گذرانده در گذشت با کمال فضل
گاهی توجه شعر هم شاری محمد الدین محمد الباری از شعرای زمان سلطان سکندر است او را اثنتویست موهوم شایسته
در وقایع حالات خوار از شایان مولانا سعد الدین مسعود عمر التفت زانی در سن شانزده سالگی آغاز تصانیف
کرده شرح حرف زنجانی را مرقوم ساخت بعد از آن مطول را با اسم ملک حسین کرت انگاه در خوارزم توطن شده مختصر
تخیض ایام جانی بیک در انشا آورد امیر تیمور کورکان از خوارزم همراه گرفته بسم قرآورد و خوش بچو سید در وقت
و داع تا سلطان پیشانیه مشایعت میفرمود در سنه اشقی و ستین و سبعهاته در گذشت قبرش در خرس
غزیری از روی طبیعت مولانا گفت مردم را منظره آنکه ایشان از نسا اند جواب داد که آری الرجال بن الهیاء
پس پسرش مولانا شمس الدین محمد بجای پدر یکم زده در سلک علمای صاحبقرانی منتظم شد خلفش
مولانا قطب الدین بحی افضل زمان خود بوده از او خبر دولت شاه رخ میرزا نادان استقلال سلطان مسیزا
سلطان حسین میرزا بشیخ الاسلامی مباحات داشت خرس طولش صدال عرضش یو با مابین مرو و هرات
واقع شتر نجفی و حکم سرخ انجام مشهور محمد خان ششبیانی حین فتح خراسان حدود بغداد نیز رخا نه در خرس نظم آورده
چون شاه اسماعیل ماضی بجاند او جانب خراسان حرکت فرمود محمد خان مردم نیک بخارا با او را انمر کو جانیده
بایخت روی خرابی آورده بیست و پنج سال چنان ماند شاه طمان خب در ایران چون بر معید السدخان والی
نوران مستولی کردید در عهد معورش آمد و همان آبادی ماند مردم نیک از آن اولیا و فضلا در و برخاستند
شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابو سعید ابو انجیرید ابو نصر سراج بود آور و نو که وقتی از هوا در آمد و بر ختی نشست

یکی آن بید بوی گفت ترا این می باید گفت ای باید گفت از آن نمی یابی که می باید در تذکره الاولیاء آمده
 که چون شیخ ابوالفضل از دنیا رفت یاران مرقد در روی پوشانیدند روز دیگر در مسجد نشسته بودند که کسی در
 مسجد باز کرد و مرقد در مسجد انداخت و گفت مرقد بیگانه را نخواهم شیخ لقمان از عقلا سے مجانبین بوده جمعی
 از وی پرسیدند که این چه بود و از چه سبب روی داد و گفت هر چند بندگی پیش کرم پیش در مانندم کفتم الهی چون
 بادشاهان را بنده پیر شود از او گفتند تو باشاهی و من در بندگی پیر شدم از آدم کن ندانستیم که ای لقمان آنست
 که دریم نشان آزادی وی آن بود که عقل از وی برگرفتند شیخ ابوسعید همیشه میگفته که لقمان در امر و نهی آزاد کرده
 خداست خواجه احمد حاوی از نیکان آن مکان است احوالش در کشف المحجوب و نفحات تنفصیل مذکور است
 الاجل ظمیر الدین تاج الکتاب کان سیادت جان سعادت بوده با ملک تاج الدین خوش میگذرانید اصد
 الاجل تاج الدین از روسای سخرس و فضیلهای نراسان بوده شعرش مدون بوستاد ابوالحسن علی بحرانی از شعر
 آل ناصر است در زمان دولت سلطان محمود غازی آسایشها دیده خجسته نام نسبه بنظیر در عرض از منشات
 اوست امام الاجل فخر الدین محمد از خالی شعر او رعایت جودت می گفت مولانا قطب الدین قطب فلک
 فضل بوده شعر نیکومی گفته بلخ طوش قبا عرضش لوما از اینجه کیومرث است گویند کیومرث را برادر
 بود یک چشم زاده چون شهر بلخ بنا میکرد و هنوز تمام بود برادرش بیدین آمد فرزندان او را دیده و پنداشتند
 کیومرث بحرب تیار کرده تا نظر کرد شناخته گفت ندانم بلخ لی از آن با نام شهر بلخ قرار یافته بعد
 که کاوس آب آورده تا از آن معمور گشت در زمان اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید و بعد
 بموجب فرمان یکی از خلفای بنو امیه گرت و یک آن شهر را عمارت نموده چون قلعه آن شهر را غلامان نظر نمودند
 بر اینینه قلعه بندوان موسوم گردید در مجمع الفرائب نوشته که بنای اولش در زمان قابیل ابن آدم
 بود پس ایوب گشتاسب را فرمود که امر الهی است تا بلخ را بنا کنی او در ده سال قلعه اش تمام ساخته در تاریخ
 مذکور که بیست و دو نوبت بلخ ویران شده و عمارت یافته این قلعه حال در زمان ابومسلم مروزی شده
 مشهور است قلعه بندوان و دیوار شمالیش مانده بود امیر حسین کورکان در مقصد و شصت و پنج آنرا
 تعمیر فرمود و چون در تاریخ مقصد و هفتاد و یک امیر تیمور سلطان حسین را گشته بلخ را منظر ساخته قلعه قدیم
 را از مردم تهی کرده قلعه نو با دفرمود از جمله عمارات قدیم در روده ستون پیدا است از سنگ مرمر و درش پانزده
 کز بلندی ستون چهل کرد دیگر عمارتش بر این قیاس در شهر مقصد و پنج کیستن قراسلطان از یک قلعه جدید ساخته

در تاریخ حافظ ابرو مرقوم که در تاریخ دو سیت و شش در بلخ ابر سرخی پیدا آمد و اگر اسحاق خون بارید
 آب اموزان تا چهل روز سرخ بود کونیند و کوههای بلخ دره نیست موسوم بدره که گوهرت آنجا بجنک
 دیوان شده بود در برادر گوهرت دیوان اتش زدند گوهرت دیده گفت خود را بردا فلک وی برود افتاده
 برست دیوان بر او سکی انداختندان سنگ در آب ماند آب از یک سر سنگ داخل شده از سر دیگر خارج
 می کند قبل آن زنی بود پادشاه بر شیب مردی آورده کام خود گرفتگی او صبحش کشتی ازین تعالی برود که کرده سنگش
 ساخت آب بدین او داخل شده از راه فرج براید از عمارت عالی بلخ یکی نونهار است کونیند بر آنکه از دروا
 آن مملکت بودند تجاند در مقابل کعبه نهادند و بر زبران قیاس بسته علماء را فرختند از تفاعش صد ارش در عهد
 خلیفه ثالث خالد بن برمک که حساب اتمام آن خانه بود مسلمان گردیده خود را عبد الله نام نهاد و مردم را از
 عمارت آن خانه مانع آمد لا جرم ملک ترخان بطیش آمده لشکر بر روی کشید و او را با فرزندانش
 ملک پسرش بر یک نام کریمه در کشمیر رفت و بعد از چند وقت آمده بر جای پدر تکیه زده بر یکسان که کفر گویند
 از شب اویند و یکجا از قزاقی بلخ سنگ است که بقدر یک سو ا چون مردمان بیایند و از دو جانب سنگ نشینند
 آن سنگ غرین آغاز کند چنانچه اگر همه مردم فریاد و افغان کنند یا اول نوازند بعد ای سنگ او از مردم یک طرف سنگ
 بطرف دیگر سنگ مسجوع نکرود در حبیب ایسر آمده که چون چکنی خان بلخ رسیده در شهر و قرا هزاره و سیت جانان
 جمع می گذاردند و هزاره و سیت حمام داشت از خواجه ابو نصر یار سا تقاست که در وقت استیلا چکنی خان
 پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علماء و موالی در بلخ تقاست داشتند و باید ایاست تقبلش فرستند اما اطاعت فائده
 نداد همه را خواب کرد بتدریج باز آبادانی یافت ایضا و حبیب ایسر است که در مشهد و شتاد و پنج میرزا باقر از جانب
 برادر خود سلطان میرزا ایالت آنجا داشته میرزا شمس الدین محمد نام که نسبتش با بوزیر استامی می رسید از کابل به
 بلخ شتافته تاریخی ظاهرا است که آنرا در زمان سلطان امیر سلجوقی تصنیف کرده بودند در آن کتاب مرقوم بود که مرثیه
 او یا علی مرتضی در قبر خواجه خیران در فلان موضع است مرزا باقر با جمیع اکابر و اعیان آنجا که تا ششم سفر فرج است
 شتافته در آن موضع چنانچه در آن کتاب نوشته گنبدی ظاهر شد که قبر در میان آن موجود بود چون حفر کردند لوجی از
 سنگ سفید پیدا شد بر او نوشته بود قبر اسد السد اخ رسول اسد علی ولی اسد میرزا باقر پیر از نوشت علی الفور آمد
 سحارتی بغایت رفعت و وسعت طرح انداخته و بنا داری مشتمل بر دو کابین و حمام بنیاد نهاد و یکی از آنها را که حالا
 بنهر شاهی منسوب است وقت ساخته بتدریج آمد و شد خلائیق بنا بر شد که هر سال قریب صد تومان کسب می نمودند

می آمد تا فایت آن استان مطاف طوائف از خلائق دور نزدیکست بر حسین زوی گفت در پنج کوفتندی دیدم
که پشت دست و پا داشت و یکس چارازان کوتاه تر بود و زمین نمیرسید از پنج مردم نیک بسیار بر خاسته ان شیخ ابو جحفا
ابراهیم بن ابراهیم خبید گفت کلید علمای این طبقه ابراهیم او هم است خرقة از دست فضیل عیاض پوشید روزی بر کوفتیس
نشسته بود با اصحاب گفت اگر ولی کوه را بگوید روان شود و کوه بگوید این سخن کوه چشیش آید باده پای
بر کوه زو که ساکن شوم مثل من نیز ساکن شد در تذکره اولیا است که چون وی در چهارده سال بر هر قدم دو کانه گذارده نزدیک
مکه رسید پیران حرم استقبالش کردند ابراهیم خود را در پیش قافل افکند تا کسب نشناسد خادمان پیش از
پیران بوی رسیدند پرسیدند که ابراهیم او هم نزدیک است که پیران حرم با استقبالش آمدند گفت
چه میخواهید از آن زندیق خادمان ویرا بسبلی گرفتند که زندیق تویی گفت من نیز همین میگویم گفت تا
عیال خود چون چوکان نکنی و فرزندان چون ایمان و شب بر خاک چون سگان نخسی طبع مدار که در
مردان نشینی گفتند شش کبشت گرانست فرمود که ما از آن کنهیم گفتند چگونه گفت تخریم گفت ابوعلی شقیق
یکانه وقت و شیخ زمان بوده از ابراهیم پرسید که در معاش چه میکنی گفت اگر می یابم شکر و الا صبر میکنم گفت
که سگان خراسان نیز چنین می کنند ابراهیم پرسید تو چه می کنی گفت اگر می یابم ایشاری کنم و اگر نیابم بقره بکنم گفت هلاک مردم
در سه چیز است گناه می کنند باید توبه و توبه میکنند باید زندگانی و توبه ناکرده می مانند باید درست گفت مرگ را ساخته باید
که چون بیاید باز کرد و گفت من از کثافت ناکرده پیش از آن میترسم که از گناه کرده چه پیدا کنم که چه کرده ام اما ندانم که چه
خواهم کرد شعر هم ایشان مرویت حاتم اصم مرید شقیق و پیر احمد حضرتی است بعد از بلوغ بکنفس بی مراقبه
و محاسبه از روزی آمده و یک قدم بی صدق و خلاص بر نداشته خبید گفت حاتم اصم صدیق زمانست روزی
زنی بیاید که از او سئله پرسد مگر بادی از وی جدا شد حاتم گفت آواز بلند کن نیشه نوم آواز بلند کرد همچنین میگفت
تا زن را معلوم شد که گریست گویند آن زن سی سال دیگر زنده بود حاتم درین سی سال خود را ساخت و بخت
اورا هم گفتند گفت هر چیز از نیت است زینت عبادت خوشبخت گفت چون عمل کنی یاد دار که خدا ناظر است
و چون سخن گوئی یاد دار که خدا شنواست و چون خاموش باشی یاد دار که خدا میداند که چگونه باشی احمد حضرتی هزار
مرید داشته که هر یک بوی آب می رفتند و در هوا می پریدند بجهت گفت اگر احد نبودی فتوت و مروت پیدا کنستی
شیخ ابوبکر و راق عمر بای از روی صحبت حضرت داشت بدین نیت هر روز یکورستان فتی و درآمدن و شدن
با سپاره قرآن خواندی روزی براه پیر نورانی را دید سلام کرد و با او روان شد تا کورستان در راه سخن گفتند و باز

گشته چون بدوازه خانه رسید پیر بارگشت و گفت عمری خوشی که مرا بینی من خرم فاند صحبت من همین بود که از خواندن یک سیاره
و آن محروم ماندی نکته جوانمرد ابر که صحبت خنجر خیزن زانکار باشد صحبت دیگران چگونه خواهد بود گفت زبده معرفت هست زانکار
ترک هوا دل و دل دنیا شیخ با والدین و در صبیبه زاده محبت که عم سلطان محمد خوارزمشاه بود حضرت رسول ویرا در خواب گفته که دختر
فلان خود را بجلال الدین حسین خطیبی خطبه نماز فرموده عمل نمود با والدین و ولدان آن دختر متولد شده چون تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی مشغول گشت شیخ حضرت رسول نجیب جمعی از اهل بلخ آمده که من بعد با والدین جلال الدین سلطان العلماء گفته باشند مشرب
هش بجای رسید که مسود بکنان گشت و سلطان محمد نیز ملاحظه کرده ویرا در خواست سلطان العلماء محبت معج نموده چون معجزه
نزدیک شیخ شهاب الدین سمرودی استقبال نموده از اسپ پیاده گشته و زانویش را بوسید و در وقت فرود آمدن بویزه
از پای او برون کشید مولانا با والدین بعد از محبت که جانب روم توجه نمود و قونیه اقامت فرمود و بکار رحمت الهی پیوست مولانا
جلال الدین محمد المشهور ببولی الرومی در خلاصه المناقب آمده که چون سلطان العلماء خنجر ششصد و بیست و هشت روز
بخطه آخرت آورد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدوران و یار جمع آمده مولانا جلال الدین بجای پدر نشاند
مولانا با والدین امریدی بود موسوم بسید برهان الدین تبریزی که جوانی مرید شده بمبر آوریده در وقت هجرت غائب بوده بعد
از چند وقت متوجه قونیه شد پیش از آن که کیمسال مولانا از دنیا رحلت کرده بود چون مولانا جلال الدین پیوست ویرا در علم ظاهر کامل
یافت گفت اگر بظواهر جای پدر گرفته اما از علوم باطن بهره نداری ان از قدرت بمن رسیده اگر مرید شوی مراد یابی مولانا در حال
بخت مرید شدن سال خدمت او بسر برد چون سید فوت نمود بعد پنج سال شمس الدین تبریزی پیوست بعد از آن ملازمت صلاح الدین
زکوب لازم گرفت پس در خدمت جمعی حسام الدین نیز عمری سپایان رسانید تا رسید بانجا که رسید تاریخ ولادتش ششصد و هفتاد
و ششصد و هفتاد و دو و در حلت فرموده گفت از آدم و آنتست که برنجانیدن کسی زنجبند و سخی برنجانیدن را زنجاند و در
نقی است که بخط مولانا و در نوشته یافتند که جلال الدین محمد در پنج شش ساله بود که در روز آدین با چند کودک بر باغهای خانان میر کردند
یکی از کودکان گفته که بیاید تا ازین بام بران بام همیم جلال الدین گفت اسال این حرکات از کس و کرد و جانوران که بر زمین
بیاید که سوی آسمان بریم و در حال انظر کو و کان غائب شد که و کان فریاد بر آوردند بعد خط رنگ وی در گون شده چشمش گشسته
باز آمد و گفت آن ساعت که باشما سخن می گفتم جمعی از سبزیان در رسیدند و مرا از میان شما گرفتند و بگرد آسمان کردند و اینند و
عجایب ملکوت نمودند چون او از فریاد و افغان شهاب آمد بزم برین جایگاه فرود آوردند که نیندران سنه هر سه چهار روز یکبار افطار
میگردد وقتی که بفرمودند از دیدن توجه مکه بود در پیشاپوش صحبت شیخ فرید الدین عطار رسید شیخ با وجود کبر سن پاس بخت
در رعایت او که در رعایت صحت سن بود بجای آورد و در حکام و دایغ غشی سوار نامه خود را بوسه داد

دبیر نکات
۲۱

و بدرنگات سودمند گوش پوشش گرانبار ساخته مولانا سراج الدین قونیوی صد زبان و بزرگ دوران بخدمت مولانا
فوش نبوده روزی پیش وی تفریحی کردند که مولانا گفته است که من با نهاد و سه طاعت یکی ام یکی از نزدیکان خود ساگفت پیش
جمعی از وی پرسید که تو چنین گفته اگر اقرار کنی او را ببخا و بخدمت ساز آن کس بیاید و پرسید فرمودند یکی خوشنام داد
و سفاقت آغاز نهاد و بخندید و فرمود با این نیز که تونی گونی یکی ام آن شخص خجل شده باز آمد شیخ ابو علی سینا در مجمع الزواب
است که ولادت ابو علی بن عبداللہ بن سینا در قرظیه آقشہ کہ از قرای مشہورہ بنما رہا است در سیصد و ستیقا و ستہ واقع
شده گویند وی چون با صفیان رسید باز از شخصی را گرفته گفت در بنی رافعی که من طفل در گهواره بودم گهواره
پوش مراد روز غارت ترکان تو زود دیده بودی آن کس بعد اقبال تمام معترف گردیده از وی نقل است که چون از ماور
بزام چنان دیدم که در ظلمتی رنتم و بعد از آن بر دشمنانی آمدم چون بعلم آمد در پنجال علم اصول و ادب و قواعد عزیمت
را کما یجب ضبط نمود آن گاه در زین حساب و منطق و تالیف سس و محیطی وقت و علم طبعی و آبی و طب مشغول گردید در روز و سائزہ
سالگی فتوی داد و در سیزده سالگی در بیع فنون علوم تجارت کامل اندوخت در شانزده سالگی قانون تصنیف کرد در
بیت سالگی پیشش وفات نموده بخوارزم رفته نزد علی بن امون خوارزم شاه اعتبار یافت سلطان محمود جمعی از
محمودانش گفتند او بدین تہب بطریق حسن بن سیکاتیل رانزد خوارزم شاه فرستاد و خوارزم شاه مطلع شد پیش از
آن شیخ را مطلق العنان ساخت تا بخرجان رفته بطبابت مشغول گردید سلطان محمود تصویر دیرا با طے اف عالم
فرستاد تا بوس شیخ را شناسند در غایت عزت سلوک نمود و حین آمدن در فتنش استقبال و شایعیت بجا آوردی
بعین وقت شیخ جانب عراق شد شمس الدولہ بن نوح الدولہ وال وزارتش داد بعضی سپاہ راضی نشد در صد قتلش
افتادند و خانہ اش را غارت نمودند شمس الدولہ از آن آگاہ شد بقدم اعتذار پیش آمد و کت وزارت سپرد
بعد از آن نزدیک شمس الدولہ وفات یافتہ پسندش ہر قدر خواستہ وی وزارت پذیرفت و رخصتہ میگذرانید
تا بہت افتادہ در یکی از قلاع مجوس کردیتاج الملکہ کہ از ارکان پشیم الدولہ بود پس از چند گاہ از مجلس خلاص ماند
وزعت یافتہ بصورت صوفیان بارادہ اصفہان برآمد چون بطبرستان رسید خواہم علاو الدولہ بن کاکویہ استقبال کردہ
بزاز تماش در شہر آوردند باقی عمر در محبت علاو الدولہ بسر بردہ لیالی جمیع مجلس وی رفتہ دیگر آیام بوضع
خود پایان آوردی تا در چہار صد و بیست و ہفت ہجری قمری در گذشت گفت دوستان زمانہ یکیشہ چون شیخ اندو کردہ
چون لالہ و یک ساعت چون خواندند گذرانند چون آب برقند کہ بچند و تمانند و عدد کہ بگویند و نیانداز وی پرسیدہ آمد کہ خان کس
بگویند است گفت یک عیب دار دیگر ہنر است گفت عیب کدام گفت آنکہ شیخ عیب ندارد مستہ ما یم بعضی تو تو لا کردہ

در طاعت و محبت تبرا کرده - آنجا که عنایت تو باشد تا کرده چو کرده کرده چون نکرده **شیخ ابو الحسن شیب** در بیان
 بالخصوص ردگی بتقدیم او اعتراف نموده شعرش درین عصر حکم کبریا آمد و **ابو القاسم حسن مهری** در وصف خود
 ملک الشعرا بوده نظای هر دومی در چهارمقال آورده که **بسم الله محمد و شعی زلفین** ایاز را دیده **بجبال حنظل غفر** انتاره بجا
 گفت حق را باطل مزوج بنا کرد مبتدیه شده فرمود تا زلفین را برود در سحرگاهی که بران اطلاع یافت بر خود بچسبید و بی
 آرام شد گرچه از دستش بر آگهی را برای تسلیش نشد علی صاحب عصری را گفت سلطان **بجمال از وی حاضر شد این**
را بدید که رسانیده اگر عیب سر زلف بت از کاستن است چه چای نیم نشستن و خاستن است و جای طرب نشانی است
 است و کار استن سر و پیر است است و سده بارد و نیش پر جوهر کردند و مطربان رباعی را برتر اند سر و دند او را چند شنوی
 است چون نخر عین و و اوق و عذر او ننگ بت و سنج بت و دیگر اشعار بدون از **بهرسم القاسمی الامام حمید**
الملک و الدین عمر بن محمود و بریند بقنا چون شیخ که ایاس در نظم و شعر چون صابی و بونواں بوده چند
 رسائل در نشر و داخه بجزا مقاماتست الزوری در صفت مقاماتش گفته **بهر سخن کان نیست قرآن با حدیث مصطفی و ان**
 مقامات حمید الدین شد اکنون ترات و اشک اعمی و ان مقامات حریری و بدیع و پیش آن دریای مالامال از آب حیات و عمل کل
 سخن تامل کرد از دگر سخن عجب و علم کسیر سخن و دیگر انقضی القضاة میان الزوری و وی همیشه مشاعرات بوده و چون الزوری
 در طبای اهل بلخ گرفتار گردیده بود و بستیاری وی را نی یافته بود ملک **الکتاب رشید الدین و طواط**
عمری صاحب دیوان انش در سلطان التمه بوده بعد از نزدیک ارسلاں پسر التمز بسبر برده مشهور است که تدوین
 علم سما از پیش او شده و در معانی بیان تصانیف دارد و حدائق الصغیر نیز از دست او است سال عمرش بود و هفت و
 پانصد و هفتاد و هشت در گذشت **شمس الدین الباطان** در فضل از قرآن گذشته و فصاحت او بکساط ذکر
 حسان در نوشته و قلمی صاحب اهل خواجه نظام الملک را علت حرب حادث بود این رباعی گفت و او را آن جمله شورا
 بشت مننه دست تو که بر تو بهار کرم است و زگر کردن جریخ زیر بار کرم است و بر دست تو گرفت بگویم آن چیست
 آن گلبن جو و خار خار کرم است **سراج الدین** در حضرت خوارزم شاه نیکو حال عالیجاه سیزده
 اشعار نیکو دارد **طهر الدین** علم هیت و حکمت را نیکو میدانست چنانچه او را صدر الملک از شتند در او اهل مدح ملک
 ما زندان تی گفت پس ملازمست جهان پهلو ان محمد ای ایلد کوزر ملازم گرفت بعد از ان منظر نظر قزل ارسلاں گشت
 و روزگاری با وی بسپرد در آرزوی گریخت با نایب ابو بکر پیوست و قزل ارسلاں بر عنودی مجید را که
 محمود او بود تربیت داد و در آخر عمر استوف از ملازمست نموده بطاعت و عبادت روزگار میگذرانید تا در شهر

پانصد و نود و دو مرکب حیاتش بس برآمد قهرش در گورستان سزای بریزد در جنب تربت خاقان واقع است شعرش
 بسیار متداول بان اصل نامش با در چون مخزج را داشت باقی در یافت و علوم دانشمند بود در عشق بازی
 میگذرانید سرابی شاعر بود و نام قلینان والی بلخ او را بزرگشیده بود حکیم لایق شاعری فایق بوده
 ملا مقبیل سینه آمده در درستان گذرانید شاه خوش متکر بود نظم از نوا می بلخ است شاعری خوش قیاس بود
 کل بابا شاعر نامد این بلخ است در عهد و عرض و قاضیه بجه تمام داشت اند خود ولایتی بر نفع است بر این از
 تمتع بسیار از مرشدش سید جلال الدین برک است که پیر و نقده ای امیر تیمور که رکان بوده الامام الاجل افشار
 الائمة مسعود بن محمد بن علی از اکابر اعیان آن مکان است شعر جسته بسیار دارد پسرش محمود بن مسعود
 زینت از زمان از ولغات است که داد سخن از پارسی و نازی در داده پیچ و می از شعرای آنجا است سرمد نقاش
 بنا کرده داخل با و راه النهر است و در آن طرف همچون واقع چون از مضامین آن اقلیم است در آن درج شده در زبان
 شهری بانام بوده چون چنگیز خان استیلا یافت ویران گشت الحال بقدر شهر چه آبادی دارد از مرشدان این
 محمد علی حکیم در شرح معانی قرآن و احادیث در آن عصر کسی مثل من نبوده و تری زبان جماعتی اند مقبول که ابتدا
 کرد و وقتی از راه سفری نمود که طلب علم نماید مادرش رضانداد از آن نگین شده روزی در گورستان زار میگیت پیری
 پیش وی آمده گفت دیگر سببش من ترا هر روز سبن گویم آن پسر برز و ز آمده او را سبن گفتی تا سال بگذشت بعد از آن
 معلوم شد که خضر بود گفت تقوی آنست که در قیامت هیچکس در آن تو نگردد و جان مرئی آنکه تو در من هیچکس نگری
 گفت عزیز آن کسی است که او را معصیت خوار نکند و آنگاه او را بنده سازد ابو بکر و راق تو ریت و
 انجیل و زبور را نیک میدانند و شعر خوش میگفت گفت مرغ آن کسی که سلطان را در دنیا بر و خراج نیست و جهان
 را در عیبی با او حساب نه گفت صاحب وقت باید تا سفت نخورد بر ماضی و امید دارد بهیست قبل تا حال را ضایع نکند
 اگر سلمان در پیروی نوشته باشد گس را از خود دور کن که مباد از تو بر غاسند بر او نشیند گویند حجت آن اکثر وقت
 گویند بر و کسی نوشته اند قدوة الشرا ابو الحسن المعروف بمشیریک در شاعری نرفته زمان و
 در لطف طبع خلاصه دوران شهاب الدین ادیب صابر در زین شاه و مولودش اختلاف کرده اصح تر است
 سلطان بجز پیوسته مشمول عواطف حسودان اش داشتی با ضار ت چراغ دولت امید و ارشش میداشت در آن ایام
 که اکثر با سلطان بجز مخالفت در زید و دوسفاک میاک را قبلس گماشت اطلاع یافته عریضه سلطان کرده صورت
 حال را و انمود تا هر دو را کشته ادیب در خوار زم پیش التزم بود این را شنیده ادیب را دست و پا بست و پانصد و نود و دو

در آب حیون غرق نمود و ارب را بجا آوردند و اندک شاه ناصر خواجه در او اول جوانی بس که آمده صاحب علم و شرم گردید و با خان زمان در حکام عصیانش حق تربیت حضرت شاهنشاهی و زوشش کرده همراه گردید و بعد از وی چند که خان زمان بمکانات رسید او کشته شد میر سید علی مصور بعد از آن تخلص از بن بلقان زمان بوده در حضرت جنت ایشان بخطاب نادر الملک همایون شاهی ممتاز گذشته و در خدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه هم بدان آب و رنگ گذرانده در خدمت مرین یافته و در که مظفر رحمت ایزدی رسید شورا کیزه دارد میر ابوالمعالی شهبیک سیدی تخلص سید ترمذی الاصل از امرای اکابر عهد همایون بادشاه و اکبر بادشاه است در عهد اکبر بار بار فادانگین و بنا بر آن در کابل بسال احدی و بیست و شصت و تخلص رسیده حصار کوهستان بانزله و طراوت است و دارالملک حصار شادمان مولانا عیسی از ده نو است که بدان زمین و هواد در تمام حصار جای نیست ابتدا معنی تخلص سید و چون بشرف کوشش جلال الدین محمد اکبر بادشاه مشغول گردید و عیسی حضرت فرمودند ما ترا ازین محنت خلاص داده عیسی تخلص دادیم و فضای مهین و راه بتوار زمان داشتیم بعضی رعایت آنجا گذرانید تا فرین عیش از بارگاه تضا صانع شده بجز آن سراخر اسب فتنی باره از سینه آوردند مطالبه شاعر خوش بر آمد میلی مهار نیک میدانت گاهی شوم می گفت عزیزی بجز آمده در آگره آمده فی سینه نشسته تسعین و شصت و فوات یافت خندان مردمش و بیجا رفتن و پیکار ثانی در ستم و اسفند یارند دارالملک شش کولاب است که حصارش و رعایت حصانت واقع مزار فائق الا نوار میر سید علی جهانی در جوار کولاب است و چهار نام مرقوم که در قدیم الایام کلان لعل چون مکنان عنقا و کبریت حمرانی نام و نشان بود تا آنکه در خندان در زمان یکی از بنی عباس زلزله شدی دست داده و یکی از جبال آنجا که آنرا شکسته گان خوانند بنگ سفیدی که ادعای لعل است بعضی گفته اند اینها بعد تخلص کلان لعل عیان گردید از مردمش مولانا عالی و مولانا باقی شاعر شیرین زبان مورخند بدخشان طویش قد که عرضش لوی صاحب صور الاقالیم آورده که شاه نام حشره و وقتی که درین مکان من اعمال بدخشان بسیر و حمای ساخت از عجایب عالم چنانچه جا که کن آن خانه مریمی بوده که بیت و چهار حلقه داشت هر حلقه را که می کشیدند در می بازی شد و قبلی آمد بر شمال جا که خان اول الا که بر دیوارهای هفت حلقه بوده و باز هر حلقه را که ازین هفت حلقه می کشیدند در حمام پیدا می شده و عالم باین هفت حلقه غیر حمای کس دیگر نبوده و اگر غیر حمای دیگری آن هفت حلقه را می کشیدند خود را جا که خان اول پیدا شده و عجایب دیگر آنکه همه خانه نامی این حمام یک جام روشن بوده گویند منورن آن آن عمارت باقی است نسبت شاهان بدخشان با سکنه فیلیقوس میرسد و سالها حکومت در آن سلسله بود هیچ یک از سلاطین مزاحم احوال ایشان نمی شدند و قبلی حراج و باج از ایشان مانع گشته مرزبان آن ولایت را با ایشان مسلم میداشتند چون سلطان

جای میتوان رفت که هرگز آنجا رفت بنا رود از آنجا بدو ساعت جای میتوان رفت که چو ت برت نباشد در ضماک و با میان
 جسد کامل کوهی است مذن خواجه ابوت در آن از غرائب است در سال دوم جلوس جهانگیری و می که باوشاه در کابل
 شریف داشت را تم اقبال در جهت زیارت وی نامزد شده در کوه دزی دید مقدار دو نعل و نیم از زمین بلبند
 مردی را بر فراز آن کرده تا او دست دیگران گرفته بر شد درون آن طلانی سه نعل در طول و یک نعل در عرض و چون
 آن در می در آن خانه مربع چهار نعل در چهار نعل در عرض و در میان سفیدی و میان خانه در می
 یک نعلت چون آن در برده شده شد تا بونی بنظر در آمد چون نخل از تابوت برگرفتیش روی بلبند خوا بیده بود و دست چپ
 جهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم نعل کراس بالای ستر مانده از افضالش آنچه بر زمین پیوست بوسیده و آنچه
 جدا بوده مؤوی سر و مژه و ابرو تمام رکنه بلبند بینی و پرمای بینی در دست چشبهائی بر هم از میان لبها و دندان نمایان
 انگشتها و ناخنها دست پوست خشکی بر استخوان کشیده خط نگاری در میان که نوعی که انگشت وسطی در میان
 آن در دست بنشیند از دیرینه سالی که ناقل از اسلانت بود مسوع یافت که وی در جنگ چنگیز خان و سلطان جهانگیر
 ننگ بر نی شهبید شده بود چهارده تومان دارد و مظهر این توامانات نیک منبار است دیگر توامان علیتنگ تبر و رنوخ
 آنجا واقع در واقعات باریست که او را ملک و ملکانش نوشته چون مردم آن ناحیه عین ایاکات لفظی کنند از این جهت
 آن ولایت را طغان گویند یکی از توامانش که نوز رکست و در سرحد کافرستان واقع شده ازین توامان تر سرد سواد
 و بجز رسم است که هر زنی که میرداد را بالای نخله انداخته از چهار طرف بردارند اگر از آن زن عمل بدی صادر شده
 باشد آنجا عتبی سعی و خواشش در حرکت آیند و الا حکایت نتوانند مگر بد شوری و دیگر توامان سجز او است چنانچه
 مردش از چوب چنوزده است که چون شمع همیشه تو میدهم و درین کوهستان رو باسی است که در میان سردوست و در آن
 او پرده است بر شیبهای شپره که از دوشی بد رختی قریب بیک گز اند از می پرده و آنرا و باه پران میگوند اگر بزرگ
 توامان آن پرده از دوشن بلبل انجامد لاچار اختصار کرده آمد از مردش ابو حنیفه نغان بن ثابت
 کابل الاصل است که در واقع شده ابو حنیفه آنجا توامان یافت بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و
 با امام جعفر صادق صحبت داشته فوائد بسیار فاخر کرده بتدیج منتهی گردید و در تذکره الادب کیا آمده که وی
 استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادیم و داود طالی و بشه عانی ابو جعفر منصور است که از چهار کس کی را قاضی کند
 ابو حنیفه سفیان ثوسی موزن خرام شیخ چهار طلبیده در راه میر فلتنده ابو حنیفه گفت که من در هر کی از شما هستی
 بکار برم گفتند ثواب باشد گفت من بکلیتی قضا از خود دور کنم سفیان بگریزد و موسی خود را دیوان سازد و شیخ قاضی

شود چون اندک راه رفتند سفیان بگریخت و آن سرپیش منصور شد تا اول ابوحنیفه را تکلیف قضا کرد جواب داد که من
 مردی ام نه از عرب سادات عرب بگم من یعنی نشوند گفت کار نیست نیست ابوحنیفه گفت من نشامم و در ایگه گفتم نشامم اگر است میگویم
 نشامم و اگر دروغ میگویم تنهای مسلمانان را نشامم و تو که خلیفه خدای روی او دار که دروغ گوئی را خلیفه خود کنی این گفت و سخنان یافت
 و مزبش نیت در وقت خلیفه برفت و گفت چگونه و فرزندت چگونه آمد منصور گفت دیوانه است پس شریح را گفت ترا
 قضا بابد که دانست من مردی ام سواد می دانم ضعیف شده گفته ما بگو کن پس شریح قاضی شد نقل است که ابوحنیفه شرب سبید
 کعت نماز گذاردی روزی از راه یکدشت زنی بانندی می گفت این مرد پانصد کعت نماز میکند از امام شنید نیت کرد که
 هر شب پانصد کعت نماز بگذارد و روزی که شنید که کودکی بگوید که می گفت این شخص است که هر شب هزار کعت نماز میکند از
 من بزرگتر هر شب هزار کعت نماز گذاردی وقتی شاگردی با وی گفت که مردمان میگویند که ابوحنیفه در شب می خندد گفت
 نیت کردم که دیگر نخیم پس ازین سه سال نماز با او بجهارت نماز خشن گذاردی روزی تو نگری را تو اخصو کردی گفت آن
 هزار ختم قرآن گذارد از او و حاجی نقل است که بیت سال پیش ابوحنیفه بودم و در نیت و در خلا و ملا بر من نیت از برای
 استزیت با او را نگری و گفتم چه شود اگر در حال خلوت با او را زکنی گفت با خدا ادب بجا آورده و در خلوت ادب است روزی در
 شخصی را دیدی از راه انگلی در تو چشم بر هم نهاد آمدند گفت با امام رویشانی از او کی باز گرفتند گفت آنگاه که سراسر از
 تو برداشته تو درش مال بشاد و عمرش بقصد و نجات صد و پنجاه ضعیف و امیرین محمود و فاضلی بوده که شغل خود شد
 پیش اصناف علم او چون سهام کم نماند بودی شورش بر زبیده دارد حاجی محمد از تربیت یافته های هالیون با او شاه
 بود شهامت و نصفت تمام داشته و بتدبیر و بیج مرتبه ایالت یافته و چند خدایات یک بهر ساندی بیج موزون داشت
 مولانا عالم ابتدا در کابل برسد مولویت بگریزده و در آخر عمر به بند آمده و در بندگی اکبر با شاه روزگار به نام هم
 آورد و شوق خوب دارد و اصلی خالی از درویشی و شورش نبوده هر چه بدست آوردی بدرد ایشان دستشان
 دادی و هر چه بر سوخته های موجودات انسانی و کتب خانها رفیق جلوه و انما یصعبان دادی و حج
 کردن شود گفتن آن غنبت تمام داری مخموری در سلک ملازمان محمد حکیم شوی بود و بدو نیت او به بند آمده منظور نگاه
 اکبری شد و منصب یوزباشی امتیاز پذیرفت در یکی از معارک بسرو آمده ساکن وادی خاموشان گردید شاعر
 نیک سلیقه بود میرامانی در شوق تاریخ گوی نکلین کلام بوده در نهند و بشاد و یک چه پوزان بهب افتاده
 در گذشت حوا چه زاده در راه النهر کابل رسم بود که اختر حسن هر که بدرجه کمال میرسد نظر فابرو گردیده
 با پادشاه پیش برسد اشک در هر یک بر خود منصبی و خدمتی مقر ساخته فرمایشش را بر خود مستحب بلکه واجب

میداشتند مرتبه حسن او در عفو ان جوان بد با بخار سیده بود که او را پادشاهی برداشتند چون ترکیب این امر
مردم بعین می شوند هر آینه آن منزلت را عنایت دانستند و صحبت ایشان کسب کمال نمود و در آنک زمان از دگر
جاییت بشهرستان قابلیت رسیده اشعار نیک بنه ظهور رسانید و در سلک مستعدان وقت انتظام یافت و پیری ابراهیم
نام مغرب شاهزاده پرویز بود و خوشترخان خطاب داشت بعد فوت شاهزاده بدرگاه شاه جهان پیوست و رحمت خان
خطاب یافته در اولین و الف در گذشت سرور سی علی بیگ در اردوی جهانگیر پادشاه که میرد شمشیر
از شاه میر بلا و عالمت از بهار و هوایش چه نویسد در موشی است شد براری نام در آن موضع حوضی از سنگ
بسته شده و قوری مثل کاسه و آن که اصلا منفذی در خند در آن محسوس نیست چون آفتاب بنور آید هر روز پیش
از طلوع صبح اثر شیمی از در ظاهر شود و بتدریج غلیان کرد از زیر آن سیلان نماید و بعد پنج و شش ساعت در
تخفیف میگوشت و وقتی که هیچ آب در آن نماند قریب یک ماه چنین عجاب در آنجا مری است نبود و در آن ایام آمد عمل
می کنند و جمعی عزیز میشود و دیگر دیوسر از محال معتبر آن کشور است و در آنجا چشمه است و غایت دست هر که اطلبی
باشد پاره برنج را در ظرف کرده سر آنرا محکم ساخته و در آن چشمه اندازد تا اگر مقصود حاصل است آن ظرف بعد چند روز
پخته بر آید قابل خوردن و الا مستغن برین آید و گاهی بجای برنج کمال ملائی ظاهر گردد و دیگر جایی است موسوم بسیده
و مولد دوران قطعه زمینی است که هر حاضری که آنرا حاضر کند و آب رساند هر قدر که خواهد ماهی صید نماید دیگر درختان
قوی در سال بست که هر که با بستگی غرضی از اغضان آنرا حرکت دهد تمام آن درخت متحرک گردد و در زمان که حسین بیگ
خان خویش ملی مردانخان حکومت آنجا داشت قطعه برف بطول و عرض بیست ذراع دار ققوع و پسی چهارگز از هوا
در زمین افتاد ایضا در حوالی سند براری در کوه دالان است و صفت مطبوع از سنگ کنده از سقفش در ایام تونز
قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بچو در کسین بزمین می نهد و شکل انسان کامل با دست و پا و چشم و
بینی و گوش و سر و مو آنست و ناخن صورت می یابد و این جماد و عرض هر شده روز وقوع پذیرد پس چنین بتدریج
در فرصت هر شده روز اندک اندک آب شده اثری از آن مثال نماند بر جمع الوزاب مرقوم که در حد و کشمیر و ترکی و
کوهست بر یکی بی نهادند آنرا خشک بت گویند و بر کوه دیگری بی نهادند آنرا سرخ بت گویند هرگاه آفتاب
بر آید بچند و چون آفتاب فرو شود بگریزند بعضی کشمیر را آباد کرده حضرت سلیمان دانند و بر جی میگویند که عابدی بوده کاش نام
جای عبادت کردن خود بخلوت از بار شمال طلبید و این در تعالی فرشته را فرستاد تا زمین کشمیر را که زیر آب بود عالی
کرده لوی داد و بلبست نام وی بکشمیر موسوم گشته بود چندی منهدمان بران مستولی شدند و چهار هزار ساله

دو کامروا بودند در سده اربع و پنجاه و سی و هشتاد و نهم سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین ایلیمش که با شاه دهل بود شمار
 اسلام در آن دیار شایع گشت و ازین حسن نام مردی بران دیار دست یافت و ده کس از اولاد او در مدت حدود
 شصت سال پادشاهی کردند یکی از ایشان سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال پادشاهی کرد و بیچوقت کشمیر بلطافت
 و هموری زبان وی بنوده گویند او هیچ نظر بر کفر و اسلام نینداخت و کسان با طراف و جوانب فرستاده مردم منبر مندر را
 طلبیده است و بعضی بر آنند که همیشه او قاتل سجد اوستی معروف بوده و بهایش بسی و کلام تمثیلی گشته و برخی بر آنند که وی دین
 جوکیان داشته بهر تقدیر بعد از فوت او مردم آن دیار جمعی حکومت مینمودند تا در سده ثلث و تسعمین و تسمانه بقوت بندگان حضرت اکبر
 شاهی درآمد و در روضه الصفا مکتوب است که محمد بن بختیار خلیج که رستم وقت از معارف ملازمان سلطان شهاب الدین غوری
 بود لشکر سپهری کشمیر که مدت هشتاد و سه سال بحکومت مشرق آن ولایت گذرانیده کشیده آن ملک را از تصرف شان بدون آورد
 گویند رانی مذکور را با در چون اثر وضع حمل خود مشاهده نمود بنحوا از طلبیده شده پرسید گفتند اگر در فلان ساعت تولد یابد
 پادشاهی با استقلال و پاداری یابد آن شیر زن فرمود تا هر دو پایش در هم بسته سرنگون آویختندش و چون بنحوا وقت را خبر
 دادند بجز و فرود آوردن پسر زائیده خود در گذشت رای مذکور در آن ولایت بعد از او داد و فراداد آن کوشیده عطایش
 هرگز کمتر از یک نبودی میرزا حیدر ورتایرخ خود آورده که شمس الدین نام مردی در زنی قلند آن کشمیر و آمد در آن زمان
 زنی فرزند او بود شمس الدین خود را در سلک ملازمانش سخره کرد و ایند بحدی که کارش بجائی رسید که آن زن بعد از او چشم
 در آمد و کارش با او گرفت سرکشان آن سرزد و مقام را رام ساخت و بعد وی پسرش علاء الدین پس از آن سلطان قطب الدین
 بر سر سلطنت شکی گردید و در زمان او سید علی محمدان در آنجا وارد شد و چهل روز توقف کرد و بعد از قطب الدین سلطان
 سکن در بر بسند پر رنگی زده او دین اسلام را بسیار روح داده اکثر تجار و بازرگان ساختار عقبه وی سلطان زین العابدین
 بحکومت نشست و در آبادان پیش از پیش کوشید چنانچه نوشته آمد بعضی گفته اند زنده تن مدت دو سیت و هشتاد و دو سال
 در حکومت کرد و در امدل شمس الدین شاه سده سال سلطان جشید یکسال دو ماه پس سلطان علاء الدین علی شیر برادرش
 دوازده نیم سال پس سلطان شهاب الدین شیر آشاک بیست سال پس قطب الدین ذوال پانزده سال و پنجاه پس سلطان سکندر
 پسرش بیست و دو سال و نه ماه پس سلطان علی شاه پسرش شش سال و نه ماه پس زین العابدین شاه بنحوا برادرش پنجاه
 و دو سال پس سلطان حیدر پسرش یکسال کسری پس سلطان حسن پسرش چند ی پس محمد شاه بن حسن ده سال و هفت ماه
 پس مستخ خان بنیره سلطان زین العابدین ده سال پس ابراهیم شاه بن محمد شاه یکسال پس سلطان شمس الدین محمد شاه
 پس میرزا حیدر فریب ده سال پس تصرف در راه اکبری آمده از اهل نظم آن خط این چند نفرند بوسف خان از طبقه حکیمان

ان شهر و مکان است گویند از چکان آن ولایت چند کس با یالت رسیدند یوسف خان نیز سالها حکومت کرده در صحن کینگان
 جلال الدین محمد اکبر شاه متوجه شورش شد و از روی صدق اخلاص رو باستان نیان آورده مشول مملکت بادشاهی شد در
 موسیقی مهارت کل داشت و ساز مارانگومی نوشت و شرابگیره می گفت مولانا صیرفی نامش یعقوب بنفش مرغوب از مسلم
 نقیوت چاشنی خوب داشته مولانا محمد امین از روشن طبیان آنجا است مولانا مظفری بعد فتح کشمیر سحری آن دیار که
 معظم ترین جهان آن خط است سرافراز گشته حمیدی و اوچی و تاهری و مولانا نامی از نامداران حمیده الاوصاف ما هر
 عروج سخنوری آنجا انداختنی شاعر مستغنی الوصف حاضر اکبر بادشاه است در لاهور میگذرانید جامع حواجه معصوم شاگرد مرزا
 عبدالغنی بقول اکثر ایام در جهان آباد بسر برده جو یا مرزا در اب نام از معروفان آنجا است و برادر بودند جو یا و گو یا شخصی از
 کسی پرسید در کشمیر شاعری هست گفت بل دو کس جو یا و گو یا هر دو برادر بر سر سنده گفت گو یا طالب کلیم را در پاره ساخته این
 و برادر پیدا کردند چینی طالب جو یا و معنی کلیم گو یا است کم گو مرزا کاران نام برادر مرزا و ارباب جو یا است کرامی پسر مرزا
 عبدالغنی بقول در شاعران مقبول و کرامی بوده دوست محمد در ملازمت بعضی ملازمان شاه جهان بسر برد و شطرنج بافتن
 مهارت کامل داشته غنی از شواهد عالی مقام فضیلهای بلاغت نظام است شاعری باین فصاحت و بلاغت بعد مرزا صاحب کم
 برخاسته تمام عمر در شهر خویش گذرانید و دست امتیاز بر این ارباب دول در آنکه در غالی شیخ محمد محسن نام از اهل کشمیر
 صاحب داراشکوه بوده و مشرب بنویذ داشته ملاطیع از خوشگویان آنجا است طلوعی محمد ابراهیم نام شاعر خوش فکر است
 فرغی از روشن طبیان کشمیر حاضر بادشاه عالمگیر است ذمت و نافع سرد شاعر نامی آن دیار از غرضستان ولایتی بودند
 اهل آن کوه جان سخت و درشت خوانند از نیکانش بدیع الزمان عبدالواسع جلی است وی از کمال شعرا می باشد چون پس شوره
 رسید جهت کسب و کمال بجزارت رفته پس از کسب و کمال در غزنین ملازمت پسر شاه را ملازم گرفت بعد از چهار سال که
 سلطان بجاوتت پسر شاه لغزنین رفت مقصده جهت سلطان گفته و صحبت اول مزاج سلطان بخواه کشیده تا که صحن مرعشتش
 بخورد و در و آورد اما حمد الله مستون آورده که عبدالواسع بزرگ در سقانی بود در روزی سلطان سنجی را گذار بر پهنه زاری
 افتاده دید که عبدالواسع شسته انرا از خوردن پنجه باغ می آید و این بیت میخواند منته اشته دراز اگر دنا دادم چه خواهی کرد نا
 گردن در انسی میکنی چه بخورد خوردن سلطان ازین گفتار لطف طبع فهم کرده و بر ملازم گرفت و بتدریج کارش بجای رسید که
 محسوس بکنان است در بهارستان آمده که شوار را اتفاقست که بچکس از عهد جواب مقصده مشهوره که در عنوان دیوان وی
 واقع شده بر نیامده مطلع آن اینست منته که دارد چون تو معشوقی کار چاکب دلبره بنفشه زلف و زگرش چشم دلاوری و غزین
 غور در قدیم الایام عظیم مورد بادان بوده مهارت بر فیح و تصور بدیع و قلع سنج بسیار داشته هرگز از آنجا مستعد می و

بد اعتقادی پیدانگشته و اهل آن دیار در زمان خلافت امیر المومنین علی بن موسیٰ بن جعفر و حاکم ایشان از ترس او خفاک بودند
و مشور حکومت را بخط امام عالی مقام حاصل کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن مشور در میان ایشان بود و در بنی امیه و بنی
ممالک اسلام بر بنا بر اهل خاندان رسالت را تا سزای گفتند الامروم عجز کرد بان راضی نشدند و ابیان بنی امیه بدان
ولایت راه نیافتند از عجایب غمز چشمه است سخی چشمه بانگ نماز آب آن استاده است هرگاه کسی بانگ نماز
میگوید روان می شود و نزدیک بیک سدر تیر می رود و چون بانگ نماز تمام می شود می ایستد و ایضا مسجدی در بان عجمان
آنکه از بیرون مسجد از هر طرف دست بپام می رسد و از درون بیچ گز از ارتفاع ظاهر می شود حال آنکه زمین بیرون و درون
برابر است دست و پنجه اش هر قدر بیشتر اندازد چهل کیلی کم باز یاده می شود و هرگز عدوان شخصی نشده و همچنین در سیکه اند
مضافاتش چشمه است سال یک بار اهل حاجت می روند و در شب هر یک بر تیری علامتی بسته بجانب آن چشمه می اندازند
صبح می روند بر کوه اسطبل می بر آید بر سر پیکان تیرش مای یا حیوان دیگر پسیده می شود و الا لادیر مجمع الغزوات بجانب
المنقوتات نوشته کرده یکی از بلاد غور میان دومی نزکان ساکن اند آنجا چون زن و مرد می شوند و پشتمای ایشان
حم کرده و این سخن را پیش ملک غزاسان گفتند ابو العباس گفت بی چنین است و ریخد و در کرمی ماده یا فتم در دست او می تواند
طلا بود و ایضا در حد غور کوتبی است چون آفتاب بر آید سیاه نماید و چون فرود و صد هزار صورت نیکو نماید با داد
که آفتاب بر آید ناپدید شود باز فرود آید یعنی روز در میان نماید از قلع منج آن قلع چنان بوده و تا بیخ سبار کشای آمده که از
زمان سلیمان مینج صاحب سریری بر منج آن کامیاب نگشته جهت آنکه راهی دارد پس باریک در منج مینج رفیع غور مینج غزنین
و غزاسان و اوقت از نیکانش غزاسادات و الحار مینج حسین بن حسن الحسینی است بعضی مرید شیخ زکریا الدین سهروردی اند
وجه تسمیه اش اینکه روزی شیری با هوای انداخت آ بوسه بن آمده که ای حسینی تیر بر من می افکنی خدا تعالی ترا از بهر معرفت و بزرگی
آفریده نه بهر اینکار و در غور از نظرش غائب گردید تیر بر دید از هر چه داشت بیرون آمده شد آنچه شد و فاشش سفید و
سفید در فضات الانس ثمان عشر و سبعمائة است مطابق در ترا و در هرات بیرون گنبد کسید السادات مدفون از وار و اشش
کنز الرموز و سسی نامه و نزبه الارواح و زاد المسافرین و طب الارواح البجاس و صراط المستقیم و دیوان غزل مملو اشعا -
عارفانه و عاشقانه ملک شمال الدین از بنی اعلام ملوک کرتست در فصاحت و سخنوری ثقیه زبیده یا کوه خیس ولایتی است
بنایت وسیع و عریض در و محراب است بیخ فرنگ و بیخ فرنگ که هر دو درخت پسته است بجانب آنکه اگر کسی پسته چیده و دیگری
بزد و در آن شب مراد را که خورد گوشت در آن صحرای سلطان محمود بکار بود تا گاه از شکر جدا مانده بخانه پیرزالی افتاد
پیرزالی پسر را گفت تا بزی را کشت و آشتی بکنه جهان سلطان کرد و چون لشکر از اطراف رسید سلطان پیرزن را گفت

پسر افروز من بفرست تا مذاکره حالش کنم پس روز دیگر صبحی بود سلطان وقت طلوع بواب نشان داده بود که چنین کس را چون باید نظر آید اتفاقاً در وقت سلطان بوظائف و مناجات مشغول بود بواب گفت ساعتی باش تا سلطان از دعا و مناجات فراغت یابد پس بگو گفت کسی که در شیت مهام خود محتاج در آتشی باشد از وجه کشاید به آنکه همون خدا التی برم پس نزد مادر آمده همان را گفت و همیشه بر دشته بخار کنی که کششش بود شانت تیشه اش بر سنگ خورده تا بروشت گنجی نمایان شده پس اصلاح مادر آمده سلطان را آگاهانید سلطان امین را بگماشت تا خزینة تمامه وقف پس و پسر زال کردند از مردمش صاحب چاه کشت در افع بن بر شمه اند که هر دو مذکور شدند و خطله از شوای آل ظاهر است و آل ظاهر صاحب جود و افزونند اما ایشانرا از لغت پارسی دوری ذوق نبوده دوران عصر شعور شعور پارسی کمتر خوش میگردند و بغیر از خطله که بزبان پارسی شومی گفته کس دیگر در خراسان نبوده اسفزار صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجه علی نام که از اصیل زادگان ولایت اسفزار بوده کلامی را رسانیده بود که کنگ و آه و اشک میگردم و درش امام رشید الدین محمد بن محمود قدوة عشاق و آل و عده اقران و امثال بوده گاه گاهی شومی گفت مجد الدین الرشیدی الوزیری ناظم سلک کلام و سالک سالک هنر و کمال بوده هدیب الدین سید الکتاب مقصور بن علی از افاضل خراسان و اماجد دوران بوده شاعر نیک سخن نامدار است خوش شیخ از انبیهای قدیم است پشنگ بن افراسیاب است بر آبادانی آن گماشته در بابا و مسجدی دوران تعبیه است که آنرا از انبیه ابراهیم خلیل السلام دانند و هر سال مردم از هرات و خراسان بزیارت آن رباط و مسجد آیند و کوهی بر جوار رباط واقعست که در آن نشانیهای قدم آدم است از مردمش شیخ ابو الحسن از جوانمردان خراسان بوده کسی از دی پرسیده که چگونه گفت و ندانم فرسوده شد از نعمتهای خدا و زبانه از کار شد چندانکه از حقتعالی شکایت کردم از دی پرسیدند که مروت چیست گفت دست باز داشتن از آنچه بر تو حرام است تا مروتی بگرام الکاتبین کرده باشی گفت تو به آن بود که چون ذکر گناه کنی از آن ذکر هیچ حلاوتی نیایی از دی پرسیدند که تو کل چیست گفت آنکه از پیش خویش موزی و لغت ترا نیک بگماهی و بدانی که آنچه تر است از تو نشود شیخ ابواللیث مبارک و عارف بوده از محمد بن عبداللہ گادز نقلست که اینهمه نیکی که در خودی میم سبب آنست که لیس کوشی بمن نظری کرده مظہر الدین شاعر متین بوده هرات طلوع صلوات برشش کرد و در مخالفت بلده و دیگر صفات ترجیح بر باقی جهات دارد همیشه باد شمال در و روز شیخ عبدالرحمن قالی که تا بیک قدیم هرات از جمله تالیفات اوست چنین آورده که ابوالعباس حمیری روایت کرده است باسناد واحد لعیفه بن ایمان که حضرت فرموده که بهترین خراسان هراتست و مفاد و چیز هرات دعای خیر کردند ابوعلی بن زرین متصل سار خود تا امش بن مالک روایت کرده که بهترین خراسان هراتست بدترین سجتن در بناد اسم بانی آن اسم اختلافست

یکبار تفصیلاً موجب تطویل دیده باین رباعی گفتا کرده **سه** لهراسب بنیاده است هری را بنیاد و کشتاسب مگر درونانی بنیاد
 بهمن پس ازان عمارتی دیگر کرده اسکت در پیش همه و او بداده شهر بندش ستمت بریج دره و ازه و دو فضیل فاصله
 میان بر روده که صد چهل و نه برج دارد و پیش هفت هزار و سیصد قدم قطر شهر از درب ملک تا فیروز آباد و از درب
 خوش تا عراق هزار نهصد و هزار نهصد قدم است و خندق کرد شهر بند میت که عرض دارد در درون شهر چهار بازار است
 از هر دره و ازه تا چهار سو یک بازار که بنام همان دره و ازه منسوبست الا دره و ازه و تپجان که چهار سو بازار ندارد و مسجد جامع در
 مابین دره و ازه خوش و تپجان واقع شده آنرا بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلع اختیار الدین جانب شمال مسجد جامع
 فلک کشیده در درون بلده بنیز از یکجوی آب دیگر آبی نیست در بیرون قریب سه چهار فرسنگ تمام باغ و بوستان دارد **مرویت**
 از صاحب نزمه القلوب که مرآت در زمان سلاطین غور چنان محمود بوده که دروازه هزاره در کان کوشش هزار حمام و هزار کاروانسرا
 و طاقونه و سیصد و پنجاه و نه مدینه و خانقاه و کوشخانه داشت و در چهار صد و چهل هزار خانه مردم نشین بودند و در زمان پادشاه
 مغرت نشان سلطان حسین میرزای بایقرا می آن جمعیت حسب کمال رسید از آنجا در آن شهر کجورنت جنازی بمرتبه بود که
 بقول روایت ثقات هر روزه موافق بیت و یک فرور کتم بر روی نان میکردند و یازده هزار طالب علم موظف بودند از عمارت
 نقیسه آن شهر مدرسه و خانقاهی است که بجز موده ابوالغازی سلطان حسین میرزا ساخته شده دیگر خیابان و گذرگاه است و
 ذکر باغات و عمارات دیگرش موجب الطاب کلی است در روضه الصفا است که در ایام عبدالعزیز ظاهر و العینسین در اعلی
 در قریه مالان مرآت مردم را بران آورده که در پرده شب از جوار مسجدی تشکله مجوسان منهدم کرده داخل مسجد کردند و چون
 عبدالعزیز سلطان استغاثه بجوی در صد و مائت سلیمان آمد چهار هزار نفر از مسلمانان ریش سفید از شهر و بلوکات ادای شهادت
 نمودند که هرگز در اینجا تشکله نبود **منقولست** از میر حسین یزدی که مراد اول است عشر و سبعمائة و در مرآت پسری بنویسند
 که چهار چشم و دو بینی و دو دمان داشت و در هر دمان دو دندان رسته و بر پشت باره زیادتی جو کوهان شتر بوده را وی گوید
 و مجلس شیخ الاسلام بودم طفل را بعد از آنکه مرده بود آوردند او متعیر شده گفت وقوع امثال اینها نیست بر انتقال
 ملک ایضاً وی گوید که در آن مرز جب سنده مذکور در محله خواجه مذکور ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورده متده دختر
 و یک پسر ایضم وی گفت که در زمان سلطان حسین میرزا که سال از شکم گاوی که آنرا فرج کرده بودند بیرون آمدند چهار
 علقوم او بود و در مجلس الغزاتب آورده که در یکی از همای مرآت و در پشت است در پهلوی هم یکی را ایران خوانند دیگر را
 نوزان هر سال که لشکر از ایران بخوران خواهد شد سنگی از پشت تو را بگسلد و غلطان شود چنانچه بر پشت ایران نوزاد می
 اگر ساکنان آنکه در پشت نوزاد میساز آن دیار ابو اسماعیل عبدالعزیز بن ابی منصور محمد انصاری است شیخ الاسلام بوده

در نفحات هر جا که شیخ الاسلام مطلق بیان کرده کنایت از آنجاست از فرزند ابو منصور است الفزاری صاحب رجل رسول
صلعم بوده در نفحات از وی آورده که مرگش بزرگتر از است صد هزار بیت از اشعار عرب بناظر دارم و حق سبحانه
را حفظی داده که هر چه مسلم من بپوشتی مرا حفظ کنی و سید هزار حدیث یاد دارم و سید هزار از اسناد و آنچه من
کشیدم در طلب احادیث هرگز نکشیده بود در مجالس العشق آمده که خواجه عبد الله بن محمد بن شیخ ابو الحسن خرقانی بوده شیخ
فرموده که عبد الله بن محمد بن شیخ ابو الحسن خرقانی خردمند است که سید آب زندگان که عبد الله
ماندند خرقانی و از خواجه عبد الله نقلت که چون بگذشت رسیدم از صبل تا پیشین انقباس از از تشکات جمعیت او نمودم
اگر تا شب این محبت برداشتی امر مشکس گشتی و او از من منین گرفتی از تصانیف وی یک تفسیر قرآن است و دیگر کتاب
موسوم بمنازل الساترین محمد حیرت گر از ابدالان بوده در نفحات آمده که روزی در سبک خفته بود که زه آب ریخته شد
خادم بول پنداشته و بر آری بجانید چرخ که آری زده برنت در نور آتش پیدا شد و سجده سوخت و از آنجا بازاری که جمله
مردشان گفتندی افتاد سلطان محمد الدین عالی را که گمانه عصب بود خبر کردند از عصب وی روان شد و چون بدو رسید گفت
ای چرخ که شهر مسلمانان را چرا می سوزی چرخ که باز گشت آب چشم خود بر آتش آنگند آتش فرود آمد این رباعی بخواند
آن آتش روشن که بر آفریننده بود و او سوختن از دل من آموخته بود و اگر آب در چشم من ندادی یاری چه جمله
فرودشان که بری سوخته بود و شیخ عمویش شیخ بسیار دیده بود و خدتهای نیکو کرده شیخ ابو العباس نهادندی او را
عمولقب نهاده بود دیگر خواجهای چشم که همه خداوندان ولایت و کرامت بودند احوال ایشان ترک ریاب بود و چگونه
سستی در شرع رذیله داشتند و ناایشان حیات بودند از قسم ترک میچسبند بجز اسان نیامده اول ایشان خواجه ابو احمد است
که پسر سلطان بوده آوردند که پدرش را نمی ندانند بوده روزی فرصت یافت و با ایجاد آمد و از غایت غضب سنگی بزرگ
برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آفریننده فرود آمد و سنگ را گرفت چون پدرش آسمان مشاهده کرد
بر دست وی تو بنموده از خم خوردن با نأ مد ابو الولید احمد بن الرجا بخاری در صحیح خود از وی حدیث بسیار روایت کرده
یکی از دوستانش چهار هزار درم محتاج شد آنرا در صره کرده بوی فرستاد بعد چند وقت دوستش چهار هزار درم باز
فرستاد با وجود پریشانی نگرفت روز دیگر آن دوست پیشش آمده سلام کرد گفت اگر نه در سلام واجب بودی جواب نداد
چهار هزار درم چه بود که باز فرستادی ابو عبد الله نماز بزرگان زمان خود بوده گفت طعام خنانخو که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو خوری همه نوز شوی و اگر او ترا خورد همه دور گرد حکیم شدن الزمان ابو الحسن ابو بکر از روی
اکمل نصحا و محول شود بوده از محض همان شمس الله و الله بن علی شاه از ملوک آل سلجوق است که سانشش همه باشوا و در پیش

همه شاعر بودند چون غیب دانش قرشی و شجاع نسوی و احمد بدیعی و از رقی و حقیقی و نسیمی در چهار مقاله آمده که روزی طغانشاه سه مهر در شش گاه داشت و احمد دو مهره در یک گاه و کبکتن در دست طغانشاه چند اخت تا ششش ز ندرت یک آمد سخت نبره شد هر ساعت دستبخت می برده بدیمان چون بیدمی لرزیدند از رقی ایی رباعی گفت و بنزد یک طربان رفته بسیار و نوا آورد **سه** گرشاه ششش عزت است سر یک زخم افتاده تا نطن نسیمی که کبکتن و او نداد ششش چون بگفت غفلت حضرت شاه و در خدمت شاه روی بر خاک نهاد و طغانشاه در پائین ششم بنشاط آمد و فرمود تا با نصد و نینار آوردند و درین اورا پر ز ساختند گویند طغانشاه را علتی حادث شده که سبب آن فتوری در قوت مباشرت یافت و چندانکه اطبا سالجی کردند مفید نیفتاد از رقی الفیضی شریف را بنظم آورده فرمود تا آنرا مصور کرد و غلامی را با کبکتن که صاحب جمال عقد بسته نزدیک حرم سلطان جای دادند و منظری مشکب گردانیدند و بادشاه را فرمود که صحبت ایشان را نوعی که آگاه نباشد ملاحظه نماید و آن کتاب را پیش ایشان نهاد تا با انواع مختلفه داد و معاشرت بستاند بادشاه را بنظاره آن حرارت عزیز می مایه فاسده را منقطع گردانید و آن رحمت بکلی زایل شد فتح الدین خالد از زمانه سلطان سمرقند ابو منصور عبدالرشید از معارف خراسان و مشاهیر زمان بوده عبدالرافع بن الفتح جهان فضل بحر علوم از ندیمان محمد سام بود ابو عبداللہ محمد بن ابی بکر بن عثمان الدامی در عهد اباقاخان بوده و در کرمان اکثر سیر کرده مجد سهر که ملک الشوارزگان بود ویرا در شاعری سلم داشته مولانا سعید در تذکره دولت شاهی آمده که وی مدح خواجہ عزالدین طاهر وزیر بود است که در زمان سلاطین چکیزیه سالها وزارت خراسان داشت مولانا کرک الدین المشهور بکرک صابین صاحب امیر نظر بوده که خدمت طغانشاه پیش نازی کردی و در شاعری مشارا الیه ریسی ابو الفضل عثمان از نکته سخنان مشاهیر است مسعودی شوری در رعایت خدمت می گفته مولانا حسن شاه شاعری شیرین کلام بوده در حبیب السیر آمده که مولانا در ابتدا ابلار است سلطان محمد بن میرزا ابی سقر سیگزاران روزی ذکر محاسبه کوک رسید مولانا هر یک از سلاطین ماضی را بعضی منسوب گردانیده میر در آخر مجلسی گفت که من چه عیب دارم مولانا گفت در شاعران کمالی عیب نیست مرزا گفت از کجا بر تو ظاهر شد گفت از آنجا که میتوان گفت نوده هزار دینار بمن دهند و بیگونی و خنده افتاد پنج هزار دینار بوی کشید مولانا گفت این یک کمالی دیگر که ده هزار دینار نفع مسودی اشعارش بیشتر در منزل و طبیعت است مولانا با تاسی پدرش مهار بود و بنا بران این تخلص داشته بنا بر طبیعتی که حسبلی طبیعتش بود امیر علی شیربادی خوش بنوده نوبتی قصیده برایش گفت و صلوات یافت آنرا بنام سلطان احمد میرزا کرده این تخلص گفت **سه** و خزان که بگرفتند هر یکی را بشوهری دادم و آنکه مردی نداشت مانی بود و زد کشیده بدیگی دادم امیر علی شیر بنفیده در عهد آزارش آد مسخر کرد که شاید نتوجه شده پس طلبد چون آن نشد در میان نبرین ملازمت سلطان

یعقوب لازم گرفت و بعد فوت وی بجانب وطن شد بنوز نغار امیر علی شیر باقی دیده با در آمد البه رفت و در خدمت ملوک آن مملکت روزگار گذراند و در بنهد و پشوره قبل در ثمان و عشرین دستمانه در استبدای بجم ثانی و قبل عام قرآشی نیای بستیش سهدم گردید اورا کتبی است گمان ارم نام که بر حق حقائق و احوال خود در نظم کرده تیرم سیاه مرد و راسته نیک نهاد پاکیزه اعتقاد بود و گفتن اشعار سزل امیر میل داشت **س** خلق علم کیر برافراخته اند آنگاه بکون کس در انداخته اند این گیر چراغ سحر مراد گویای شاسته کردنش ساخته اند با باعلی شاه از ابد الان زمان بوده عزیز حاتم داشت در او ان سلوک بنا بر جاذبه حالت رجولیت خود بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بران خندان زد که ریشه ریش شده بعد از ان آزمائش کرده روزی سلطان حسین میرزا را برکت روان دیده گفت این چه عرضت که قفس کردی گفتند با شاه حرمان سلطان حسین میرزا است جواب داد که شاه رخ میرزا مرده ازین معلوم شد که با با از زمان میرزا شاه رخ تا ایام میرزا سلطان حسین در استخوان بوده روزی مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ الاسلام و چند علمای دیگر در مجلس با با حاضر بودند وقت نماز شد با با بقصد اقامت پیش رفت این مصراع خواند ای پری گرمی پری بر بام قصر و پری جامی بلا توقف بقصد کرد و شیخ الاسلام تکلف نمود و لیکن میگفت که از نمازهای مدت عمر اینقدر را سید قبول نداشتم از ان دور کت اما رعایت کردن احکام شریعت ظاهر پسندیده تر است میرزا نازی حجازی نوشته که با باعلی شاه بیت نماز باین بیت کردی صفت ای کبوترنگ پری بر بام قصر آن پری میو سیم نامه در گزشت کا بنچا پری و بجای فاشه اختراع باین رباعی میفرمود **رباعی** راه تو بهر شدم که پویند خوش است و اصل تو بهر صفت که جویند خوش است و روی تو بهر دیده که میبندنگو است و ذکر تو بهر زبان که گویند خوش است **س** شیخ عبد الو احد فارسی ساکنان طریق زهد و تقوی و طالبان رشد و هدای و رعایت ارادت سلوک می نمودند احوالنا بنظم رغبت می نمود میرزا سید محمد جامی با ف آوردن میرزا جامی در اختراع سمان و اختراع الفاظ بدیعنا دوم سیما داشت لیک اغلب نکر رباعی کردی میرزا جامی مشهور شده در بنهد و شصت در حضرت اکبری هاشمی داشت در بنهد و بنهدا دست در گزشت مخزی از سادات طباطبائی هم کتب میرزا کامران بوده در بنهد قریب پنجاه سال بسر برده در رجب اشش و ثمانین دستمانه فوت شد سلی میرزا غلی نام از قبیل اشراکت و رشح و سببین دستمانه بهند آمد بعد چندی در گزشت و قوی مشهور بسیر و اعجاز طبقة هیان سادات تولدش در هر است و در بنهدا تولد گرفته در عهد اکبر بادشاه بهند آمده در گزشت شاه طیب از سادات نجیب میرزا شیخ زین الدین خوانی است تا ریح تولدش ربه عشرین در هر است و هم صغر سن ذوق و حسنین دستمانه در گزشته دیوانش پر از اشعار محققانه یادگار -

رجای حسین علی خراسی لقب بهرات پیری بد کانش بر در عراسی بود دلیل داشت بنا بر ان باین لقب اشتهار یافته

از اعیان نضلا و شواست بخدمت مولوی جامی و غیره اکابر رسیده علم حدیث از میرکشاہ محدث آموخته آخر عمر قصد
بیت اشکر کرد و بقزوین وارد شده بامیرزاد شرف جهان صحبتی ریگین نموده ببلد زنجان رسیده در سنس و سن و ستان توج
عالم عینی شد قبرش در جوار مزار شیخ ابوالفرح زنجانیست صاحب تقاس المآثر گوید مولانا در جواب باشاره شیخ نظامی
این تخلص گرفته صالحی منشی خوشنویس از بنا تزواج نظام الملک و زیر پرده بهرگاه اکبری منصب انشا داشت اشعار بسیار
در مدح شاهی گفته میردوری در تکرین و تعلیق در بیضا داشته در حضرت اکبر شاه خطاب کاتب الملک متاخر کرده این سبلی
از مشهور است تا از نظر آن یار پسندیده برنت خون دلم از دیده غم دیده برنت درنت از نظر و زدل ز رفت این غلط است
کز دل پرورده بر آنچه از دیده برنت عزالی جنک از نفاذ ان رشته لطافت بوده همواره با همکنان شاعرات و مناظرات
داشته در تحفه سانی گفته که با آنکه بیت پوز داشت خود عزالی نام کرده نوری و ندانی مولانا حسن شاه است که مکتوب شد
بجبار شاهک مالک مزاج کشته از غایت طرقلی انضام را بکار برده و چون خود کرده است بزرگو از خدا بایستی پریشانم
که وضع صورت خود را آنکه نمیدانم و یقین شدم چو در آینه روی خود دیدم که گس پهنه و بنده یکس نمیدانم و مراد صورت
حیوان در سیرت انسان چه مظهرم که نه انسانم و نه حیوانم و صحتی است که بعد از مزارین با این چه کند لوح مزارم زهر
و دوزخ نامم بود بشهر بدن بیتیم چون سنگ اندازم که من بپشتی این شهر را نگهبانم و دو گفش من چو در کشتی بود
ولی می سال بود زیاده کشتی بختک میرانم سخن چو نه کم پیش خلق کین و لبم بیکه گرزسد کلب رسد جانم و مولانا
خاتمی از آغاز جوانی تا انجام پیری بسبب است گذرانده آخر احوال حیم بسته اراده نمود که بقعه عمر آنجا بگذارد و راه در گذشت
مولانا فتح القدر لطیف طبع و صورت ویران با شوقی نمود از نزاع در میان بوده مولانا آلی شاعر نیکو طبیعت قریب شصت
سال در کشمیر بود مولانا فرقی متع اشعار سلف کرده شعر بسیاری در خاطر گرفته تلاش طبابت میکرد و مقصود شیر کشوش
نهایت ذوق و جزالت داشته شادی رمال در ضمیر دانی و جوی گون مهارت تمام داشته شعر مودلی گفتا سمنی
در شاعری همین اسمی داشته میر جوهر از سادات بانام است در خدمت بعضی امرای اکبری بسری برده در شرد و صفا
سلیقه نیکو سید است خصالی چه ز نام نهند آمده خدمت هاجمان خانان جهانگیری گزید آخر در سلک ملازمان شاهجهان
منوچهر دیدیم فیضی از اعیان سادات بهرات و شایسته فضایی بلاغت آیاتست بخدمت حسنخان حاکم دیار خود و قریب
داشته چون شاه عباس ماضی در احدی دلیشین و الف در بهرات نزول نمود وی لازم رکاب گردیده ولی قلی بیگ
از شوای شاه عباس ماضی است حالات شاهی بنظم آورده و مثنوی بد معمار به انواع ایران باقندار گفته و قاضی
در عهد شاهجهان از بنگالرسند آمده در نامی سعید الدین نام از بنا بر شیخ زین الدین خوانی بود و طبی بنظم موفقی داشت